



از من شب هجر می پیرسید
حباب
در دل بود آرام و خیالی هر موج
در دیده خیال خواب شد نقش
بر آب
خاقانی



اشرف السادات کمانی (ا.س.ک)



مریم رستمی



زهرا ضیایی

بانو به عشق تو غزم تازه تر شود
شبم به غنچه‌های بهاری ثمر شود
چون گل شکفته تازه شود واژه‌های ناب
تا آمدی بین لب خشکیده تر شود
ای گل بیا و گیسوی خود را بیاف، تا...
بر دفترم خطوط چلیپا اثر شود
با پیچ و تاب پاک نگاهت به هم بریز
بی تاب‌ام که خفته نهان در به در شود
بشکن سکوت تلخ نگون بخت و منتظر

شاید به ناله‌های شبانگه سحر شود

بانو بیا و اسب بتازان به جاده‌ها

رَجِ رَجِ ردیف شور و نوای قمر شود

بر دل نشسته از همه سو عاشقی کند

لب وا کنی غزل شده دُر و گهر شود

بیقراری با تو آغاز قشنگی می شود
دوستت دارم چه آواز قشنگی می شود
در وجودم شعله‌های عشق هست و ساکنم
این که من می خواهمت راز قشنگی می شود
گاهی آهسته نگاهم می کنی دیوانه وار
هیچ می دانی؟ چه ابراز قشنگی می شود
غرق اوهام تو باشم، فال حافظ بشنوم
شهر من با تو چه شیراز قشنگی می شود
هر کسی هر جا که مست جام شیدای تو بود
مطمئناً قصه پرداز قشنگی می شود
دل هوایت کرده باشد بی هوا پیدا شوی
سر رسی از دور، اعجاز قشنگی می شود
خواب طاق آسمان‌ها دیده باشی در قفس
بام زندان، اوج پرواز قشنگی می شود
شاهناز قصه باشی کوک باشد حال تو
می‌نوازی هر چه را، ساز قشنگی می شود

دست‌ها را بلم کنم با تو

آسمان پر ستاره آبی رنگ / می‌روم در نگاه تشنه دشت
زیر نخلی که سایه گسترده / تا سحر قصه دم کنم باتو
هرچه بادام باغ چشم داشت / همه را من سبد سبد چیدم
بوی نارنج می‌دهد نفست / رو بسوی ارم کنم با تو
وقت دیدار تو شدم فرهاد / دست‌هایت مرا بغل کردند
آه شیرین من بیا از نو / تیشه را نیش غم کنم با تو
پلک‌هایم ورق ورق وا شد / چشم‌هایم تو را زمن دزدید
پیش‌ترها تو رفته بودی من / گریه در ارگ بم کنم بی تو

چشمان تو لبریزترین چشمه دنیا است
این چشمه به افسونگری پهنه دریا است

چون مست در این چشمه شدم، خوب ندیدم
یک فاجعه در پشت همین همه‌مه برپاست

از فتنه سبزی که به پا کرد نگاهت
فهمیده دلم امن‌ترین نقطه همین جاست

بگذار که از عشق تو آواز بخوانم
من قویم و آغوش تو دریای تماشاست

در خلوت شبهای سیاهم، که غمی نیست
چون بر که دل با رخ مهتاب تو زیباست

تصنیف قشنگی ست بسوزیم و بسازیم
با شور دلم، سوزنگاهت پر معناست

رویای شاعر

آتشم زیر بال خاکستر
تاشبی قد علم کنم باتو
بسرایم غزل به وسعت
دشت / ناخنم را قلم کنم
باتو
شعله شعله میانه آتش /
مثل ابری به آسمان بروم
سر درآغوش موج بگذارم /



خوبیار نادری

زکوی وفالاله عذاران همه رفتند / زاخوان صفا، خیل سواران همه رفتند / هرجانگری سازموافق
شده خاموش / ازطرف چمن سبزه وساران همه رفتند / بویی زوفانیست دراین دشت غم انگیز /
مرغان زسرشاخ چناران همه رفتند / اینک من و سرگشتگی و دردگریبی / نیکان زغم ورنج فراوان همه
رفتند / هرگل که به بستان و سمن جلوه گری داشت / ازهرطرف و گوشه کناران همه رفتند / درباغ
جهان بودحسن، صاحب صدحسن / یاران چوگل و بوی بهاران همه رفتند / خوبان گل بی خارگلستان
وجودن / کین گونه از این عالم ویران همه رفتند / ازمحسب تن شامگهی شادوغزلخوان / باهویت
وباصولت شیران همه رفتند / پرواز سوی ملک بقا زین قفس تنگ / بانیکی افزون زهزاران
همه رفتند



عبدالجبّار فرامی (مهران)



منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل
ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی